

ماه نامه‌ی فرهنگی،
اجتماعی نوجوانان
سال هفتم، بهمن ۱۳۹۲

۵۲

نسیم

نوجوان





حضرت مسیح علیه السلام خطاب به حواریون نقل می کند:
«قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لَعِيسَى يَا رُوحَ اللَّهِ! مَنْ نَجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللَّهُ رُؤْيَاهُ وَيَزِيدُ فِي
عِلْمِكُمْ مَنَاطِقَهُ وَيُرْغِبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلَهُ»
حواریون حضرت عیسی علیه السلام به ایشان عرض کردند: یا روح الله! با چه کسی همنشینی
نماییم و دوستی کنیم؟ حضرت فرمود: با کسی که سه صفت خداوند ترغیب کند:
۱. دیدنش شمارا به یاد خدا آورد و به اطاعت خداوند ترغیب باشد.
۲. سخن او بر علم شما بیفزاید و باعث افزایش دانشتان گردد.
۳. عمل او شمارا به آخرت ترغیب کند و به یاد آخرت بیندازد.

به نام خدا

نسیم نوجوان

ماهنامه فرهنگی، اجتماعی نوجوانان

سال هفتم، شماره چهل و نهم، بهمن 92

صندوق پستی: 23064 دبی

تلفن: 04-3442886

فکس: 04-3497367

پست الکترونیک: Info@3rdimam.com

- سخنی با نوجوانان/ ۴
- پیامک‌های زندگی/ ۵
- حرفی از آن هزاران/ ۷
- مسیحا/ ۸
- معرفی رشته‌ها/ ۱۱
- شخصیت‌های کربلا/ ۱۸
- آن زن مرد آفرین/ ۱۳
- پرسش و پاسخ/ ۱۶
- احکام/ ۱۶
- هفت برگ زندگی/ ۱۹
- تکه‌های خورشید/ ۲۰
- شعر/ ۲۲
- خبر نوجوان/ ۲۴
- طنز/ ۲۸
- شهادت چشم باز می‌خواهد/ ۳۰
- سرگرمی/ ۳۲
- باران اندیشه/ ۳۳
- دور دنیا/ ۳۴
- یادگار ماندگار/ ۳۹
- تشنه نیستم/ ۳۸
- دخترانه/ ۴۰
- گزارش تصویری/ ۴۱
- جاری دریای نور/ ۴۲
- ماست‌ها را کیسه کردن/ ۴۴
- بهداشت و سلامت/ ۴۶
- طنز تصویری/ ۴۷
- مرقد چهار انبیاء/ ۴۷

نسیم نوجوان از آثار خوانندگان گرامی استقبال می‌کند.

انسان موجودی است که خدای تبارک و تعالی با اعطای قدرت تفکر و اراده، او را برتر از دیگر موجودات قرار داده است. بر همین اساس، تمام هویت انسان در انتخاب های او نهفته و شخصیت او را می توان با همین تصمیم گیری ها شناخت و سرنوشت او را پیش بینی کرد. پس لازم است که انسان در انتخاب های خود در زندگی، بیشتر بیندیشد؛ همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «قبل از آنکه هر عملی را انجام دهی، به عاقبت آن بیندیش.»

ما گاهی در زندگی خود تصمیم هایی گرفته ایم که بعد از سالیانی، پشیمان شده ایم. اکنون نیز با گزینه هایی مواجه هستیم که باید از میان آن ها یکی را برگزینیم. به راستی، چه کنیم که اراده های ما صواب باشد و سبب نعمت و پشیمانی در آینده نشود؟

قبل از پاسخ، باید ریشه صواب و ناصواب بودن تصمیمات را بررسی کنیم تا شاید با اصلاح آن زمینه مساعدی برای انتخاب های درست فراهم آید. زیربنای تصمیم های انسان، عقاید و افکار اوست که مبتنی بر شاکله اوست. شاکله همان شخصیت انسان است که عوامل زیادی از ابتدای حیات در ایجاد آن مؤثر است. یکی از مهم ترین آن ها،

اراده های حق و باطل است، کاملاً این امر مشهود است. در آن روزگار، تعداد محدودی، اراده صواب داشتند و از اهل نجات شدند. این در حالی بود که دیگران نیز امام علیه السلام را می شناختند، اما آنها که دنیا طلب بودند و همین امر موجب شد تا با تصمیم نادرست خود، زمینه فرورفتن در باتلاق فراهم سازند. با نیم نگاهی به شخصیت هر دو گروه، به خوبی می یابیم که تفاوت آن ها فقط در نوع شخصیت و نوع زندگی آن ها بود اما عده ای در طول زندگی با پیوند خوردن و خارج کردن محبت دنیا از دل، زمینه پذیرش ولایت امام علیه السلام را در وجودشان فراهم کردند. در مقابل، عده ای دیگر هم و غم خویش را دنیا قرار دادند و در نتیجه، از ولایت امام علیه السلام جدا شدند. به همین خاطر است که اهل بیت علیهم السلام بشر را به مراعات تقوای الهی سفارش کرده اند انجام آن وابسته به خودسازی ست و کلید ورودی آن ارتباط و پیوند با اهل بیت علیهم السلام خصوصاً حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام است. به امید روزی که از عمق جان خطاب به مولایمان بگوییم: «یا لیتنا کنا معک فننفر فوزاً عظیماً. ای کاش من هم با شما بودم و به آن فیض بزرگ دست پیدا می کردم.»

سرمقاله

سخنی با نوجوانان

ارتباطات و معاشرت های انسان است؛ بر همین اساس، سفارش های بسیاری از سوی اهل بیت علیهم السلام درباره گزینش و انتخاب همنشین وارد شده است. طبق روایات، همنشین خوب کسی است که انسان را به یاد خدا می اندازد، حکمت را به انسان می آموزد، عملش، رغبت به عمل نیک را در انسان زیاد می کند. در مقابل، باید با افرادی که میل به دنیا را در انسان زیاد می کنند، قطع رابطه و یا دست کم، رابطه خود را با آنان به حداقل برسانیم.

اما مهم ترین ارتباط، پیوند با اهل بیت علیهم السلام است. کلید سلوک، توسل به اهل بیت علیهم السلام است، به ویژه توسل به حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام. سیره علمای ربانی و بزرگان، توسل روزانه به امام حسین علیه السلام بوده است. بعضی از بزرگان درس خود را با روضه شروع می کردند. بهترین راه برای رفع حجاب ها از شخصیت انسان، توسل به سید الشهداء علیه السلام است. با ادامه این ارتباط، زمینه انس حقیقی با آن حضرت فراهم می آید و این انس، در نهایت سبب ایجاد سنخیت با حضرتش خواهد شد و در طول زمان، شاکله و به تبع آن، افکار و عقاید انسان تغییر می یابد، و این، خود مقدمه ای است برای تصمیم های صواب در زندگی.

همنشینان و مجالست ها، زمینه اصلی برای شکل گیری شخصیت به شمار می روند و این شاکله، افکار ما را جهت می دهد. تصمیم های ما نیز مبتنی بر همین افکار است و با ادامه یافتن همین انتخاب ها، سرنوشت ما رقم می خورد؛ همان گونه که در صحنه کربلا که تجلی



پیامک‌های زندگی

■ خدایا! تویی سزاوار ستایش‌های نیکو، پس اگر تو را آرزو کنند، بهترین آرزویی و اگر به تو امید بندند، بهترین امیدی (نهج البلاغه).
■ به امید روزی که تمام پیام کوتاه‌های دنیا یک جمله باشد: «مهدی آمد».
■ خدایا به من توفیق تلاش بی شکست، عظمت بی نام، ایمان بی ریا، مناعت بی غرور و عشق بی هوس، عطا کن.
■ خدایا ما را به چنان حالی بیاور که زبان ما شب و روز به دعای تو مشغول شود.
■ این‌ها یک دسته قاصدک‌اند که آمده‌اند به تو بگویند یکی هست که هر شب با دعای خود یک قاصدک برایت به آسمان بفرستد.
■ جمعه یعنی شوق یعنی انتظار جمعه یعنی طاق ابروی نگار
■ جمعه یعنی یک غروب غصه دار جمعه یعنی مهدی چشم انتظار

■ تمام عاشقانی که مثل شمع می‌سوزند، تا آخر امسال گازسوز می‌شوند.
■ آرزوهایت را یک جای یادداشت کن، اما یکی یکی از خدا بخواه. خدا یادش نمی‌رود، ولی تو یادش می‌رود که چیزی که امروز داری، آرزوی دیروزت بود.
■ چه انتظار عجیبی! تو بین منتظران هم عزیز من چه غریبی! عجیب‌تر که چه آسان، نبودنت شده عادت، چه بی خیال نشستیم، نه کوششی، نه وفایی، فقط نشسته و گفتیم: خدا کند که بیایی....
■ بارالها، چه دارد آن که تو را ندارد و چه ندارد آن که تو را دارد.
■ یاد داری که وقت زادن تو، همه خندان بودند و تو گریان! زیرکی کن که گاه رفتن تو، همه گریان شوند و تو شادان.

■ در دنیا دو چیز افسون میکند: یکی آبی دریایی که میبینی ولی حقیقت ندارد و دیگری خدایی که نمیبینی ولی حقیقت دارد.
■ سه تا گل خیلی با ارزش‌اند: ۱. گل سرخ که محمدی است؛ ۲. شقایق که جلوه خون است؛ ۳. گلی که دارد این پیام را می‌خواند.
■ اگر یادتان بود و باران گرفت، دعایی به حال بیابان کنید.
■ تو که آهسته می‌خوانی قنوت گریه‌هایت را، میان ربنای سبز دستانت دعایم کن.
■ بیشتر از خودت به خدا عشق بورز، آنگاه همه به تو عشق خواهند ورزید.
■ از بیس هزاران دیروز و میلیون‌ها فردا، فقط یک امروز را داری. پس آن را از دست نده.
■ اگر تمام شب را در اندوه از دست دادن خورشید گریه کنی، لذت دیدن ستارگان را هم از دست خواهی داد.
■ حضرت علی علیه السلام: خواستن از خدا شجاعت است. برآورده شدنش رحمت، نشدنش حکمت. خواستن از مردم خفت، برآورده شدنش منت، نشدنش ذلت. پس از خدا بخواه.
■ زندگی قصه مرد بیخ فروشی است که از او پرسیدند: فروختی؟ گفت: نخردند، ولی تمام شد!!



حرفی از

می نشست و نگاه می کرد که چگونه نام او در تاریخ با پایان شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله ایران همراه خواهد شد!^۲

۳. در اواسط دهه ۱۳۵۰ به نظر می رسید رژیم شاه همانند سدهای عظیمی که ساخته و مغرورانه نام بستگان خود را بر آن نهاده بود پایدار و پابرجاست.^۳

اما بحران هایی نه چندان غیر منتظره همچون امواجی غیر قابل کنترل از هر طرف شاه را در بر گرفت و به سمت سردرگمی و نهایتاً ناامیدی و

۱. امیر ارسلان افشار رئیس تشریفات، با دو تن از فرماندهان ارتش در محوطه قصر به روی پاهایش افتادند. متعجب و رنگ پریده علت را پرسید. افشار برایش گفت که فرماندهان ارتش عقیده دارند باید هر چه زودتر تصمیمی گرفت، چون مردم هر روز بیش تر به صف مخالف می پیوندند. شاه با بی حوصلگی به آن ها گفت «خیلی خوب بلند شوید ببینم چکار می توانم بکنم.»^۱

۲. احتمالاً این نوکر صمیمی شاه از روی پاهای او بلند شده بود اما آن چه مسلم است این که شاه هیچ کاری برای بهبود اوضاع نکرد و شاید هم اصلاً هیچ کاری نمی توانست بکند و ناچار بود به جای این که ببیند چکار می تواند بکند، بنشیند و ببیند که چه بر سرش می آید و چگونه باید تاوان این چند سال سلطنت را پس بدهد. باید



آن هزاران

این مسئله یعنی خروج شاه و تکیه بر ارتش همان قدر که امیدوارکننده بود هراس آور هم بود. زیرا بعضی از سران رژیم معتقد بودند «وقتی شاه کشور را ترک کند ارتش از هم خواهد پاشید».^۱

شاه قبل از فرار پیامی را که فکر می کرد به وفاداری ارتش کمک می کند خطاب به ارتش ضبط کرد و بنا به پیشنهاد مأمور ویژه کارتر در تهران (یعنی هایزر) ارتش به حالت آماده باش کامل درآمد. این ها برای این بود که پایه های ارتش را برای مقابله احتمالی با مردم محکم و به موقع از آن استفاده کنند اما...

۵. در تظاهرات ۲۴ دی یعنی وقتی همه امیدها به ارتش بسته شده بود اتفاق جالبی افتاد «به دستور امام خمینی حمله جدیدی به ارتش انجام شده بود که سلاح بکار رفته در آن عشق و مهریانی بود. راه پیمایان با خود شانه های گل حمل کرده و آن ها را در داخل لوله تفنگ سربازان گذاشته بودند و... سربازان خندان از تظاهرکنندگان خیابانی استقبال کردند».^۲

نگرانی ها در رژیم کمی بالا رفت اما به هر حال آن ها به تحلیل های خوش بینانه خود اعتماد کردند و خرده نگرانی شان از عدم مقاومت ارتش و پیوستن آن به ملت باعث نشد که سفر شاه را متوقف کنند. اما بررسی حالات روحی شاه در آن روزها و ترس و اضطرابی که تمام وجودش را گرفته بود گویای این است که هیچ گونه نگرانی دیگری نمی توانست مانع سفر او بشود سفری که به صورتی آشکار برایش عجله نشان می داد!

۶. پنج بالغرد، شاه را از کاخ نیاوران تا فرودگاه مهرآباد اسکورت کردند و تحویل گارد شاهنشاهی در مهرآباد دادند. بعد بختیار با هیأت همراهش برای بدرقه آمد و شاه گریه کنان سوار هواپیما شد و...

«وقتی هواپیما برخاست گویی تیری برای شروع مسابقه شلیک شده باشد، همه به سرعت واکنش نشان دادند... صدای بوق اتومبیل ها به هوا برخاسته بود و تمام شهر مملو از تحرک و شادمانی شده بود».^۳

در همین حال منشی مخصوص ملکه شهبانو به کارکنان دفتر مخصوص ملکه دل داری می داد که شهبانو... تأکید کردند که هیچ کدام نباید امید خود را از دست بدهیم و اطمینان دادند که به زودی به ایران باز خواهند گشت!^۴

منابع

۱. مسعود بهنود، ۲۷۵ روز بازگان، ص ۵۲.
۲. رجوع کنید به تاریخ انقلاب فرانسه، به عنوان مثال کتاب نگاهی به تاریخ جهان نوشته جواهر لعل، ص ۷۲۲.
۳. پروانه آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۶۱۲.
۴. همان، ص ۶۴۷.
۵. همان، ص ۶۴۷.
۶. ژنرال هایزر، مأموریت در تهران، ص ۱۱۴.
۷. همان، ص ۱۲۰.
۸. همان، ص ۱۳۵.
۹. مینو صمیمی، پشت پرده تخت طاووس، ص ۲۴۷.

فرار سوق داد. این بحران ها مجموعه ای متنوع از مشکلات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بود. اشتباهات رژیم در مسایل اقتصادی و فشارهای غیرمنطقی و ظالمانه بر بازار و سرمایه گذاران از یک سو و فساد و بی مبالاتی اخلاقی حکومت و عدم توجه به سلاقی و اعتقادات ریشه دار مردم از سوی دیگر به علاوه جو اختناق و سرکوب که در مورد هرگونه اظهار نظر مخالفی صورت می گرفت و گاه به خونین ترین شکل بروز می کرد، اوضاع پیچیده ایران را تبدیل به بشکه باروتی برای انفجار کرد. و پس از آن که اولین جرقه ها زده شد دیگر هیچ کدام از اقدامات حکومت برای آرام کردن کشور فایده ای نداشت. نه اصلاحات و تسهیلات اقتصادی، نه فضای به ظاهر باز سیاسی و آزادسازی زندانیان سیاسی، نه نخست وزیرهایی که پی در پی می آمدند و می رفتند و نه زبان زور که جمعه سیاه (۱۷ شهریور ۵۷) را پدید آورد. انقلاب واقعاً شروع شده بود.^۵

۴. [بختیار] در حالی که تصویری از مصدق در پشت سر خود داشت در تلویزیون سراسری ظاهر شد از سال های فعالیتش در جبهه ملی [که سران آن حالا در صف مخالفین بودند] سخن گفت و اعلام کرد که شاه به زودی برای گذراندن تعطیلات کشور را ترک خواهد کرد.

بختیار سپس قول هایی درباره انتخابات آزاد و لغو حکومت نظامی داد و درباره برخی مسایل چالشی کشور مثل رابطه با اسرائیل، فساد پهلوی، ساواک و... تصمیماتی مطابق میل مخالفان گرفت. او حتی امام خمینی را گاندی ایران خطاب کرد و اجازه داد ایشان به ایران برگردند اما «امام خمینی با عقاید اسلامی استوار خود و آشنایی کامل با اوضاع هند تحت تأثیر این گونه تمجیدها قرار نگرفت».^۶

امام اصل سلطنت را نشانه رفته بودند و هیچ جوری کوتاه نمی آمدند. با این وجود بختیار واقعاً امیدوار بود شرایط را به وضع سابق برگرداند و شاه هم پس از بازگشت از تعطیلات به سلطنت ادامه دهد. اما با خروج شاه یک مملکت، چگونه می شد اوضاع را کنترل کرد؟ با ارتش؟ این دقیقاً همان چیزی بود که در ذهن اطرافیان شاه وجود داشت. اما



مریم عذرا علیها السلام، با آن چشم های نجیبش که جز به کلام خدا آشنا نبود، برای اولین بار در خلوت عبادتش، حضور غریبه ای را احساس کرد.

مریم پاکدامن که همبازی روزهای کودکی اش، فرشتگان خدا بودند و رزق وقت افطارش، طعام بهشتی، از دیدن مرد به هراس افتاد.

مریم، که حاصل دعا و استعاذه مادر مؤمنه اش بود، می دانست که در وقت اضطراری، باید به خدای خویش پناه برد، پس روبه مرد نیکو صورت فرمود: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنَّ كُنْتَ تَقِيًّا».

مریم علیها السلام به تولد پسری که پیامبر زمانه اش خواهد بود، مژده داده شد و به آرامش رسید. و مریم مقدس علیها السلام، چشم هایش را بست و حلول نوری را در خویش احساس کرد؛ گویی در درون خود، روح خدا را حمل می کرد.

ولی درخشش چشمان مهتابی مریم با به خاطر آوردن ظلمت تهمت هایی که خواهد

شنید، رنگ باخت؛ از این رو، نیمه شب از شهر خارج شد و بیابان های دور را مکانی امن تر از شهری دانست که او را زنی گنهکار و ناپاک خواهند خواند.

... و مریم علیها السلام در حالی که کودکش را در آغوش گرفته بود، دست دعا به سوی آسمان بلند کرد؛ «ای کاش می مردم و این (تهمت ها) را نمی دیدم»

اما خداوند که هرگز بندگان نیکوکارش را فراموش نمی کند، صدای تنهایی مریم را شنید و با مهربانی به دعای او پاسخ داد: «ناراحت و نگران نباش و هیچ ترسی به دل خود راه نده خداوند از زیر پای تو نهرابی پدید آورده است تا بیاشامی و تنه درخت خرما را به سوی خود حرکت بده تا برایت خرمای تازه و چیده بریزد.» مریم از خرمای تازه تناول کرد و خویش را در آب چشمه شستشو داد، اما هنوز از روبرو شدن با مردم قبیله و شهرش نگران بود.

... و این گونه بود که خداوند او را به روزه سکوت رهنمون ساخت و آن گاه که مریم علیها السلام در مواجهه با قومش مورد

ملامت قرار گرفت، کلام خویش را بر زبان نوزادش جاری ساخت:

«... أَنِنِي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»

این چنین، خداوند وعده اش را عملی ساخت و کودک مریم علیها السلام را همان مسیح موعودی قرار داد که همگان انتظار میلادش را می کشیدند!



زال وحی

در دین مقدس اسلام، همه پیامبران الهی سزاوار تکریم و احترام هستند؛ چراکه آنان برگزیدگان پروردگار بوده اند و مسلمانان موظفند همه رسولان الهی را دوست داشته باشند و آنان را محترم بشمارند. در کتاب مقدس مسلمانان، قرآن، سرگذشت برخی پیامبران الهی بیان شده که حضرت عیسی علیه السلام از آن جمله است. در سوره مریم، از آیه ۱۶ به بعد به صورت کامل درباره تولد حضرت مسیح علیه السلام سخن به میان آمده است. پس از لحظاتی نوزاد حضرت مسیح علیه السلام لب به سخن گشود: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا؛ گفتم: من بنده خدایم. او به من کتاب [آسمانی] عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است». مریم: ۳۰

«وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا؛ و [خداوند] مرا موجودی پربرکت قرار داده است؛ در هر جا که باشم و مرا به نماز و زکات سفارش کرده، تا زمانی که زنده ام». مریم: ۳۱

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا؛ سلام و درود خدا بر من باد، آن روز که متولد شدم، آن روز که می میرم و آن روز که زنده برانگیخته می شوم». مریم: ۳۳

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ؛ بگوئید ما به خدا ایمان آوردیم و به آنچه به ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط نازل شده و به آنچه به موسی و عیسی و

فی ذَلِكَ لَآيَةٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ و خداوند او را رسول و فرستاده ای به سوی بنی اسرائیل قرار می دهد. [و حضرت عیسی می گوید:] من از گل چیزی به شکل پرنده می سازم، سپس در آن می دمم که به فرمان خدا پرنده ای می شود. من کور مادرزاد و مبتلا به بیماری برص پسی) را بهبود می بخشم. من مردگان را به فرمان خدا زنده می کنم و شما را از آنچه می خورید و در خانه ها ذخیره می کنید، خبر می دهم. مسلماً در این [معجزات] برای شما (اگر مؤمن باشید) عبرت است». آل عمران: ۴۹

«قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ؛ فرشتگان به مریم گفتند: خدا تو را به کلمه ای که نامش مسیح بن مریم است، مژده

مسیح

پیامبران دیگر از طرف پروردگار داده شده است و ما هیچ تفاوتی میان آنها نمی گذاریم و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم». بقره: ۱۳۶

«...وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ... ما به عیسی؛ پسر مریم نشانه های روشن دادیم و او را با روح القدس تأیید کردیم». بقره: ۸۷ و ۲۵۳

«وَيَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ؛ او با مردم، در گهواره آن گونه سخن گفت که در كهولت سخن می گوید و او از صالحان است». آل عمران: ۴۶

«وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الظَّلِيْنِ كَهَيْئَةِ الظَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِالْأَحْكَامِ وَالْأَبْرَصِ وَأُخْبِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْتَبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُلُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنْ

می دهد که او در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان درگاه خداست». آل عمران: ۴۵

«وَقُولِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا؛ و هم از این رو که گفتند: ما مسیح بن مریم، رسول خدا را کشتیم، در صورتی که او را نکشتند و به دار نکشیدند، بلکه امر بر آنها مشتبه شد و همانا آنان که درباره او عقاید گوناگون اظهار داشتند، از روی شک و تردید سخن گفتند و به او عالم نبودند، جز آنکه از پی گمان خود می رفتند و به طور یقین مسیح را نکشتند». نساء: ۱۵۷

«وَأَنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا؛ و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش



از مرگش به او ایمان آورد و عیسی علیه السلام در روز قیامت به ایمانشان گواهی خواهد داد». نساء: ۱۵۹

یک جرعه آفتاب

حضرت عیسی علیه السلام

«طوبی لمن كان صُمتُهُ فِكراً، وَنَظَرُهُ عِبْرَةً، وَوَسْعَةُ بَيْتِهِ وَبِكِي عَلَى خَطِيئَتِهِ وَسَلَمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَلَسَانُهُ؛ خوشا به حال کسی که گوشش و نگاهش همراه با اندیشه همراه با پندپذیری باشد، خانه ای درخور نیاز بنا کند و برگناهانش بگیرد و مردم از دست و زبانش آسوده

باشند»^۱.

«لا تَتَّخِذُوا الدُّنْيَا رَبًّا فَتَنَحَّضَكُم عِبِيداً؛ دنیا را پروردگار خود قرار

ندهید که شما را بنده خود می کند»^۲.

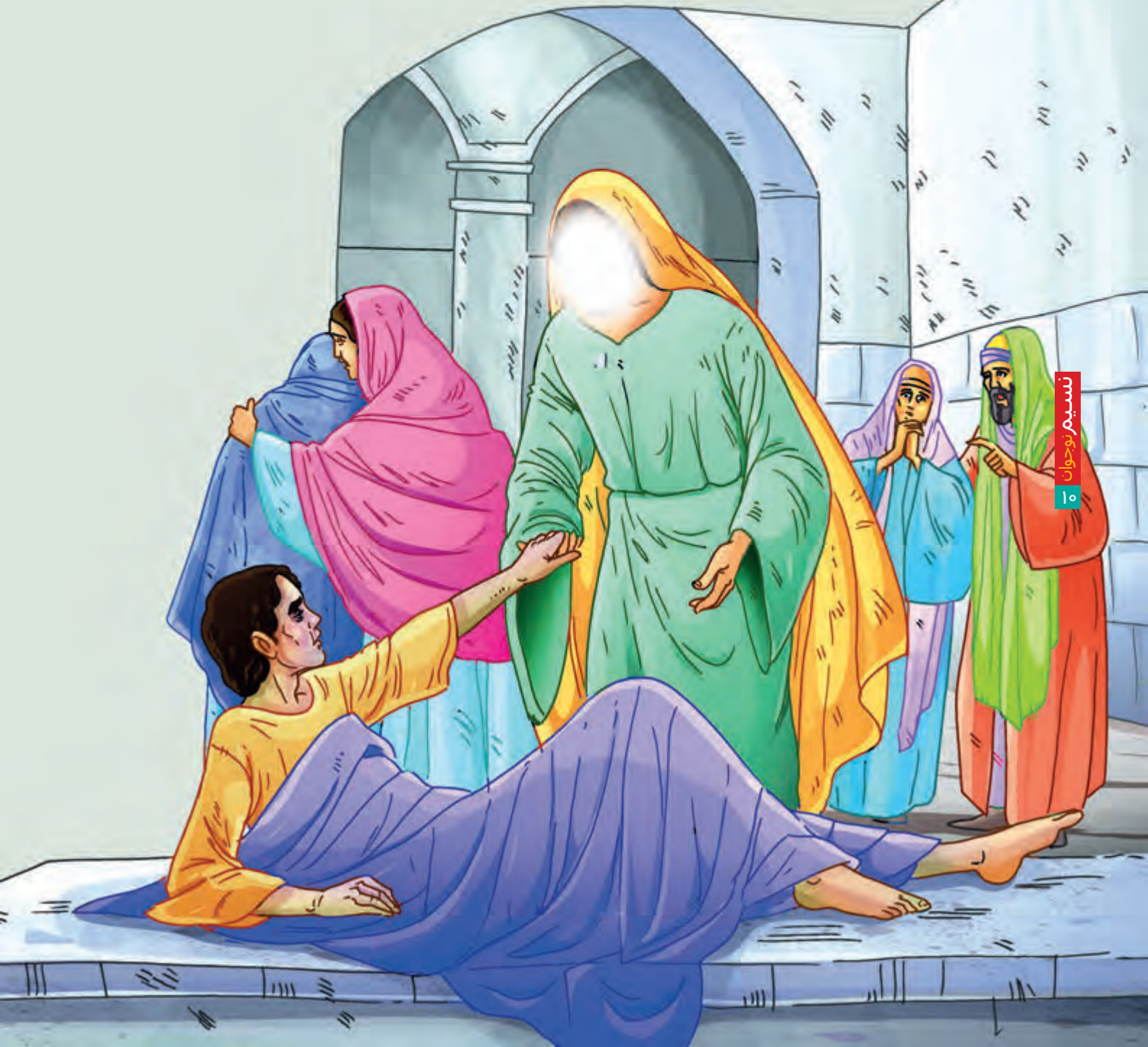
«يا مَعْشَرَ الْخَوَارِيزِ تَحَبَّبُوا إِلَى اللَّهِ يَبْغِضِ أَهْلَ الْمَعَاصِي وَتَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِالتَّبَاعِدِ عَنْهُمْ وَالتَّمَسُّوا رِضَاءَهُ بِسَخَطِهِمْ؛ ای گروه حواریون! با دشمنی با معصیت کاران به خدا محبت ورزید و با دور شدن از آنها به خدا نزدیک شوید و با به خشم آوردن آنها رضای الهی را به دست آورید»^۳.



۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۰.

۲. همان، ص ۳۲۷.

۳. همان، ص ۳۳۰.



معرفی رشته نقشه‌کشی معماری در هنرستان

توانمندی‌های دانش‌آموختگان رشته
نقشه‌کشی معماری:

■ تبدیل نقشه‌های دستی به نقشه‌های
اجرایی

■ نقشه‌کشی رایانه‌ای نقشه‌های معماری

■ سرپرست کارگاه

■ ماکت‌سازی

■ کمک در انجام متره برآورد

زمینه‌های شغلی رشته مذکور عبارت است
از:

■ نقشه‌کش نقشه‌های اجرایی معماری

■ نقشه‌کش معماری داخلی

■ نقشه‌کش نقشه‌های سازه‌ای

■ نقشه‌کش کامپیوتری

■ کمک پژوهشگر معماری

■ کنترل کیفیت ساختمان

■ دفاتر مهندسين مشاور و طراح

■ مترور

■ نظارت بر امور زیبایی ساختمان

فنی، نقشه‌کشی معماری، ماکت‌سازی، کاربرد
رنگ در معماری، کاربرد نرم افزارهای معماری،
متره و برآورد و تأسیسات و نقشه‌برداری آشنا
خواهند شد.

در رشته نقشه‌کشی معماری شما می‌توانید
با مبانی هنرهای تجسمی، ترسیم فنی و نقشه
کشی طراحی و درک تصاویر، حجم و ماکت
سازی، متره و برآورد، کاربرد رایانه در نقشه‌کشی
مبانی طراحی معماری، بناهای تاریخی، مواد و
مصالح ساختمانی، نقشه‌برداری و ترازیابی با
دوربین‌های نیوآشنا می‌شوید اما برای درک بهتر
با سبک و شیوه‌های معماری اسلامی ایران و
جهان و بناهای تاریخی سایر ملل نیاز به مطالعه
به صورت جدی وجود دارد که علاقه‌مندان
به این رشته‌ها باید جدای از مطالعه سفرهای
درون کشوری نیز به مراکزی که مهد معماری
اسلامی است مانند استان یزد، استان اصفهان،
استان فارس نیز داشته باشند.

در دنیای امروز آسایش و آرامش روحی،
یکی از هدف‌های اصلی بشر بوده و بکارگیری
تکنولوژی و علوم پیش‌رفته در طراحی و خلق
فضا و اجرا پروژه‌های معماری از اهمیت
خاصی برخوردار است. فراگیری علم و هنر
معماری و آشنایی با سبک و شیوه‌های
اسلامی و جهان و بناهای تاریخی سایر ملل
از محبات بسیار مهم و ضروری این رشته به
شمار می‌رود.

کشور ایران به دلیل موقعیت خاص
جغرافیایی، در گذشته و حال همواره پلی
میان شرق و غرب بوده است. نتیجه این
مبادلات نه تنها موارد اقتصادی بلکه تأثیر
هنرهای شرقی غربی در ایران بوده که شاید
در کشورهای دیگر نبوده است. با توجه به
این‌که، هرگز هنری را مستقیماً تقلید نکرده‌ایم،
بلکه بر آن افزوده و یا از زشتی آن کاسته‌ایم.
در این رشته هنرجویان، علاوه عمومی با
دروس شناخت مواد و محاصل، ترسیم‌های



آن زن



مرد آفرین

کاروان به کوفه رسید و وارد کوچه‌های آن شد. مردان زنان و کودکان در دو طرف مسیر صف کشیده بودند. خیلی‌ها برای دیدن اسیران آمده بودند و می‌خواستند بدانند که این اسرا چه کسانی هستند و چه کرده‌اند که این‌زیاد این‌گونه دست‌وراسیری آن‌ها را داده است: دست بسته و زنجیر به پا. غل و زنجیرها

دست و پای کودکان را آزار می‌داد و آفتاب سوزان چشم‌هایشان را می‌سوزاند. عده‌ای از مردم با تعجب به کاروان نگاه می‌کردند. چهره بعضی‌ها گرفته و برخی دیگر اشک پهنای صورتشان را پر کرده بود. زینب علیها السلام با دست بسته پشت سر کودکان ایستاده بود. رد تازیانه خاکی بر چادرش دیده می‌شد. با چشم‌هایش جمعیت را از نظر گذراند و سپس فرمود: «هان ای مردم کوفه! ای اهل نیرنگ و ریا! گریه می‌کنید؟ ای کاش هیچ‌گاه اشک چشم‌هایتان تمام نشود و هرگز ناله‌هایتان خاموش نگردد. همانا مثل شما، مثل زنی است که دست بافته‌اش را پس از خوب بافتن پنبه نماید. شما سوگندهای خود را دست‌آویز فساد در میان خویش قرار دادید... به خدا قسم بسیار گریه کنید و اندک بپخشید؛ زیرا هم آغوش ننگ و عار شدید؛ ننگی که هیچ‌گاه لکه‌ی آن را از دامن‌تان پاک نخواهد شد. آیا تعجب می‌کنید اگر آسمان خون ببارد؟ آیا می‌دانید که کدام جگری را شکافتید و چه خونی را ریختید و کدام پرده‌نشینانی را از پرده بیرون کشیدید؟ کار بسیار زشت مرتکب شدید که نزدیک است آسمان‌ها از هول آن فرو ریزند و زمین بشکافد و کوه‌ها از هم متلاشی گردند.»

دل آسمان گرفته بود و لکه‌های سیاهی لابه‌لای ابرها به چشم می‌خورد. مردم به آسمان خیره شده بودند و تنها کلام زینب علیها السلام بود که در گوش‌هایشان طنین‌انداز می‌گردید: «آیا می‌دانید که کدام جگری را شکافتید و چه خونی را ریختید؟...»

■ ■ ■

ابن‌زیاد در دارالاماره بود و به اسیران نگاه می‌کرد. کودکان آرام بودند و زن‌ها سر به زیر داشتند. صدای قدم زدن ابن‌زیاد سکوت را می‌شکست و لحظه‌ای بعد صدای حرف‌هایش توی گوش‌ها می‌پیچید: «خدای را شکر که شما را رسوا نمود و مردان شما را کشت و وحی و اخبارتان را دروغ گردانید.»



ابن زیاد پوزخندی زد و زینب علیها السلام لب به سخن باز کرد: «حمد و سپاس خدا را که ما را به وسیله‌ی پیامبرش گرامی داشت و از هر پلیدی و آلودگی پاک و مبرا ساخت و همانا شخص تبهکار رسوا می‌شود و بدکار دروغ می‌گوید و او غیر از ماست. مادرت به عزایت بنشیند، ای فرزند مرجانه.»

لبخند روی لب‌های ابن زیاد خشک شد و تنش لرزید. می‌خواست چیزی بگوید که بانوی کربلا در مقابل آن کم آورد یا سرخم کند. در فکر بود تا زینب علیها السلام را ناراحت کند. سخنان بانوی کربلا آتشی به جان عیدالله انداخته و او به دنبال جوابی بود در انتقام این گفته‌ها. لحظاتی فکر کرد اما تنها یک سؤال به ذهنش رسید؛ پرسید: «چگونه دیدی کار خدا را درباره برادر و خاندانت؟»

در دلش می‌خندید، اما با چهره‌ای جدی منتظر پاسخ ماند. زینب علیها السلام زیر لب ذکری گفت، سر به آسمان بلند کرد و چنین پاسخ داد: «هرچه دیدم زیبایی و خیر بوده است. آنان گروهی بودند که خداوند کشته شدن را بر آن‌ها نوشته بود و از این روی (مردانه) به قتلگاه خویش شتافتند و چه زود است که خداوند تو و آن‌ها را در یک جا جمع کند و در پیشگاه او محاکمه شوید تا معلوم شود حق با کیست.»

دست‌های عیدالله آشکارا لرزید. اطرافیان با تأسف او را نگریستند. عیدالله از سؤال‌ی که مطرح کرده بود، پشیمان شد. نمی‌دانست چه کند. گیج و منگ شده بود. ذهنش نمی‌توانست در حیل و نیرنگ او را یاری سازد. گویا این ذهن نیز از دست صاحبش به تنگ آمده بود. عیدالله دست‌هایش را به هم مالید، چند قدمی راه رفت و مقابل امام سجاد علیه السلام ایستاد. نگاهی به چهره او افکند و پرسید: «تو کیستی؟»

«علی بن الحسینم.»

«علی بن الحسین که در پیکار با ما کشته شد و خدا او را از پای درآورد.»
عیدالله کلمه خدا را طوری گفت که زینب علیها السلام و خاندانش را تحقیر کند.

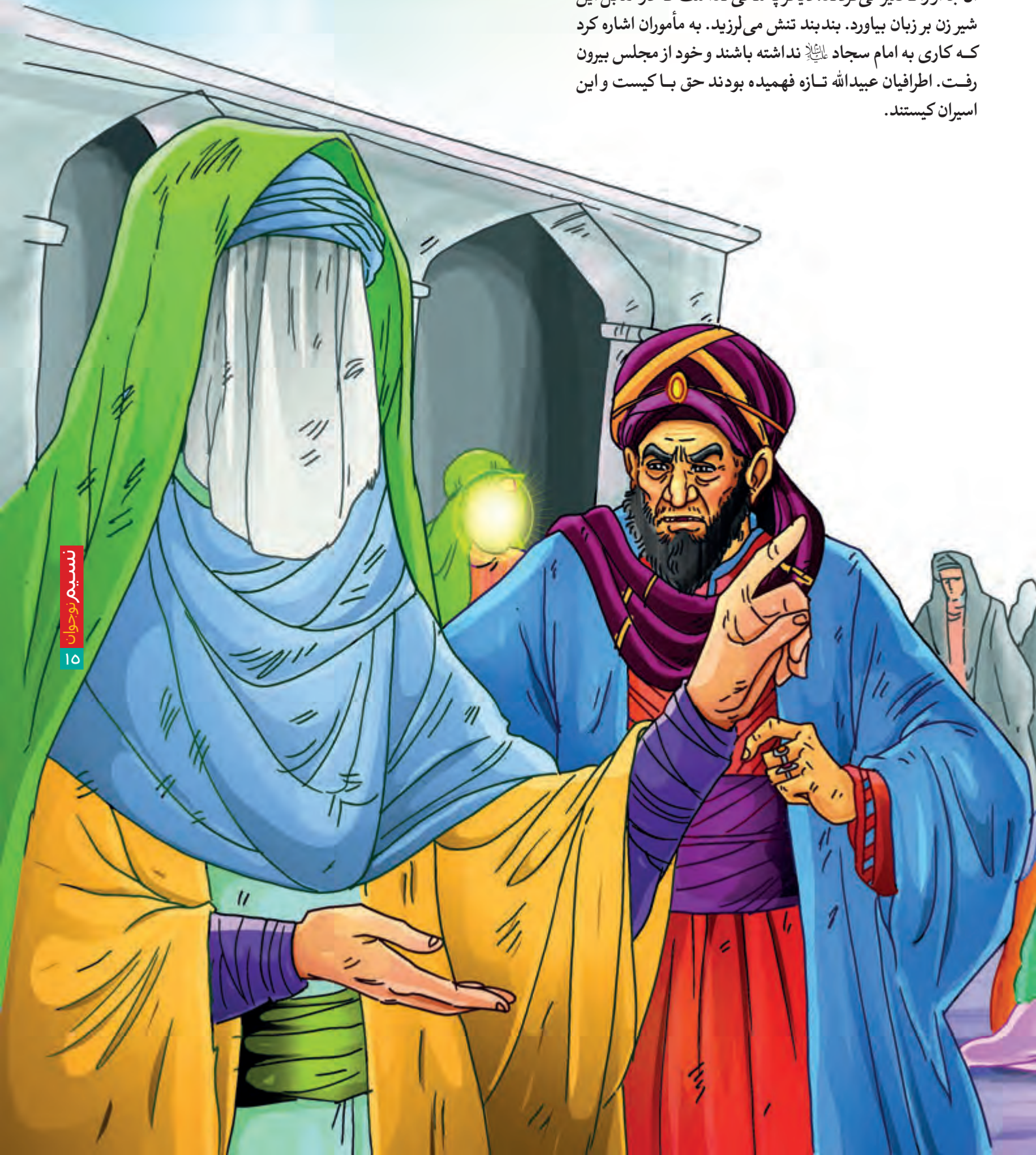
«آن شیربیشه‌ی شجاعت که شربت شهادت نوشید، برادرم علی بود که او را برخلاف انتظار تو مردم شهید کردند، نه خدا. (خدا) مردمان را هنگام فرارسیدن مرگشان می‌میراند.»

صورت عیدالله سرخ شد و رگ گردنش به تندی زد. دندان‌هایش را روی هم فشار داد و فریاد زد: «شگفتا هنوز آن جرئت و توانایی در تو باقی مانده که پاسخ مرا بدهی و گفته‌ی مرا زیر پا اندازی. اینک بیایید او را ببرید و گردن بزنید.»

اطرافیان به عیدالله، امام علی بن الحسین علیه السلام و دیگر اسیران نگاه کردند. اشک در چشم‌های کودکان جمع شده بود، اما سرازیر نمی‌شد. مأموران به سمت امام سجاد علیه السلام رفتند. زینب علیها السلام بی تابانه خودش را به برادرزاده‌اش رساند و فرمود: «آن همه خون‌ها که از ما ریختی، هنوز کاسه‌ی انتقام تو را لبریز نکرده و آرام نگرفته که باز هم می‌خواهی گرگ‌وار خون ما را بیاشامی؟» عمه دست در گردن برادرزاده انداخت: «سوگند به خدا دست از یادگار برادرم بر نمی‌دارم و از او جدا نمی‌شوم؛ اگر می‌خواهی او را به قتل برسانی، مرا هم با او بکش.» ابن زیاد که کلافه شده بود،



فریاد زد: «شگفت از این خویشاوندی شما.» حال عجیبی پیدا کرده بود، دارالاماره دور سرش می چرخید و انگار تمام در و دیوار آن جا او را تحقیر می کردند. دیگر پاسخی نداشت که در مقابل این شیر زن بر زبان بیاورد. بند بند تنش می لرزید. به مأموران اشاره کرد که کاری به امام سجاد علیه السلام نداشته باشند و خود از مجلس بیرون رفت. اطرافیان عیدالله تازه فهمیده بودند حق با کیست و این اسیران کیستند.



برای کنترل چشم در اجتماع



چه راه‌کاری را پیشنهاد می‌کنید؟ آثار چشم‌چرانی چیست؟

پرسش و پاسخ

تخلف استغفار و خود را تنبیه و سرزنش کنید و تصمیم جدی تری برای مجاهده با نفس در روز بعد بگیرید. این برنامه را تا مدتی ادامه دهید.
۵. نمازهای خود را کاملاً با توجه و حضور قلب و دقت کامل بخوانید. زیرا نماز بزرگ‌ترین عامل بازدارنده از کژی‌هاست و میزان قبولی نماز هر کس متناسب با قوت بازدارندگی آن از فحشاست. بنابراین هر قدر نماز بهتر باشد دیگر اعمال نیز بهتر خواهند بود و هر اندازه نماز از حقیقت اصلی‌اش دور گردد، دیگر کنش‌ها نیز به ناهنجاری خواهند گرایید.

در خاتمه توجه به یک نکته بسیار ضروری است و می‌تواند انسان را برای کنترل چشم خویش و بازداری آن از نگاه به نامحرم، بلکه حتی از فکر این گناه باز دارد و آن اینکه آدمی فکر کند و دریابد که از نگاه به نامحرم چه سود و زیانی نصیبش می‌گردد و آیا سود آن بیشتر است یا زیان آن؟ سود آن لذت غریزی و شهوانی نفس است که البته زودگذر و کوتاه مدت است.

ضرر آن چند چیز است که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از قساوت دل، زوال شوق عبادت در روح انسان، ضعیف شدن اراده و از همه مهم‌تر که مورد نظر ما نیز است، مشغول شدن فکر و ذهن و دل انسان بدون رسیدن به هیچ نتیجه مطلوب است. بسیاری از اضطراب‌ها و غم و غصه‌ها و تشویش خاطر جوانان در اثر عشق‌های مجازی به وجود آمده و نقطه آغازین آن عشق‌ها نیز نگاه‌های خارج از محدوده مجاز شرعی است.

حال آیا درک آن لذت زودگذر ارزش مبتلا شدن به این مشکلات را دارد؟

اما در باب کنترل

چشم: اگر نگاه شما،

به صورت خیره و عمدی

نیست و در اثر برخورد های

اجتماعی ایجاد می‌شود به آن

حساس نباشید. اما اگر به صورتی

درآمده که گناه تلقی می‌شود، برای درمان

آن باید مراحل را طی کنید. در مرحله اول به

برنامه زیر به دقت عمل کنید و در تخلف نکردن از

آن کاملاً سختگیر باشید:

۱. هر روز صبح بعد از نماز با خدای خود شرط کنید که هرگز نگاه

عمدی به نامحرم نکنید و هم از او در این مسیر کمک بخواهید.

۲. در طول روز کاملاً مراقب خود باشید و هرگاه نفس شما را وسوسه کرد، بلافاصله با آن برخورد کنید و جلوی تخلفش را بگیرید.

۳. شب بعد از نماز چند دقیقه کارهای روزانه خود را محاسبه کنید و در جدولی موارد تخلف یا اطاعت خود را یادداشت کنید.

۴. نسبت به موارد عدم تخلف، خدای را سپاس گزارید و در موارد

احکام

وضو و غسل با ناخن لاک زده

آن را بر طرف کند یا آب را به زیران برساند. پس لاک زده شده به دست هم باید برطرف شود.^۱ اما درباره لاک زدن انگشتان پا هنگام مسح پا:  آیت الله خامنه‌ای، اگر یکی از انگشتان بدون لاک باشد اشکال ندارد.  آیت الله سیستانی، اگر فاصله بین ناخن‌ها به حدی باشد که بشود مسح را انجام داد اشکال ندارد.  آیت الله مکارم شیرازی، اگر یکی از ناخن‌های پا (غیر از ناخن انگشت کوچک) تمیز باشد وضو اشکال ندارد.^۳

پی نوشت:

- ۱- رساله سیزده مرجع، دفتر انتشارات اسلامی، مسئله ۳۷۷
- ۲- رساله سیزده مرجع، دفتر انتشارات اسلامی، مسئله ۲۹۰
- ۳- برگرفته از استفتائات جدید آیت الله خامنه‌ای، برگرفته از سایت آیت الله مکارم شیرازی

یکی از لوازم آرایش که در میان بچه‌های کم سن و سال هم طرفدار پیدا کرده است، استفاده از لاک‌های رنگی برای زیبایی روی ناخن هست. بحث این که آیا دستی که ناخنش لاک زده را باید از نامحرم پوشاند یا نه؟ باید دید نظر مراجع درباره پوشاندن زینت چیست. معمولاً این سؤال زیاد پرسیده می‌شود که آیا می‌شود با ناخن لاک زده وضو یا غسل انجام داد؟ و یا اگر یکی از انگشتان پا را لاک زده باشیم، می‌شود مسح پا انجام داد؟ طبق نظر همه مراجع: چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است، باید برطرفش کرد و اگر پیش از آن که مانع برطرف شود غسل کند، غسل او باطل است.^۱ با این حکم قطعاً باید برای انجام غسل لاک ناخن‌ها را پاک کرد. شرط سیزدهم وضو در رساله مراجع این است که: در اعضای وضو مانعی در رسیدن آب نباشد و می‌فرمایند: اگر شخص می‌داند چیزی به اعضای وضو چسبیده، ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می‌کند یا نه، باید



هفت برگ زندگی

سکوت را بخوان

سعی کن بیش تر از حرف های آدم ها معنی سکوت و اشاره هایشان را درک کنی؛ در غیر این صورت برای فهمیدن حرف هایشان کار سختی خواهی داشت.

یکی از قهرمان ها باش

پسری که از مادر بیمارش مراقبت می کند و خستگی اش را نادیده می گیرد. خانمی که هر چند وضع خودش خیلی خوب نیست، به همسایه نیازمندش کمک می کند. دانش آموز زرنگی که در مدرسه به دوستان خود در درس خواندن کمک می کند ... شاید تو اسم این قهرمان های بی نام و نشان را در خبرهای روزنامه و تلویزیون نخوانی و نشنوی. اما مطمئن باش جهان صدای رفتاریکشان را می شنود و مثل یک کوه، روزی آن را به آن ها باز خواهد گرداند.

به عمل کار برآید

یادت باشد که بعضی وقت ها بین گفتار و رفتار آدم ها فاصله است؛ بنابراین بهتر است درباره آدم ها از روی عملشان قضاوت کنی، این طوری در شناخت آن ها دچار اشتباه نمی شوی و کم تر توی ذوق می خورد.

امید را نکش

آدم هیچ وقت نمی داند در دل بغل دستی اش چه می گذرد؛ شادی و بی خیالی یا یک عالم زخم و شکستگی؟ یادت باشد ممکن است "امید" تنها چیزی باشد که برای بعضی ها باقی مانده؛ مواظب باش این آخرین کورسورا از دیگران نگیری.

بی چشم داشت کمک کن

کمک کردن وقتی ارزش مند است که بی چشم داشت باشد و انتظار تلافی نداشته باشی. هر وقت روزهای بد زندگی ات را پشت سر گذاشتی، برگرد و به عقب نگاه کن؛ آدم هایی که در لحظه های سختی کنارت بودند، دوستان واقعی ات هستند.

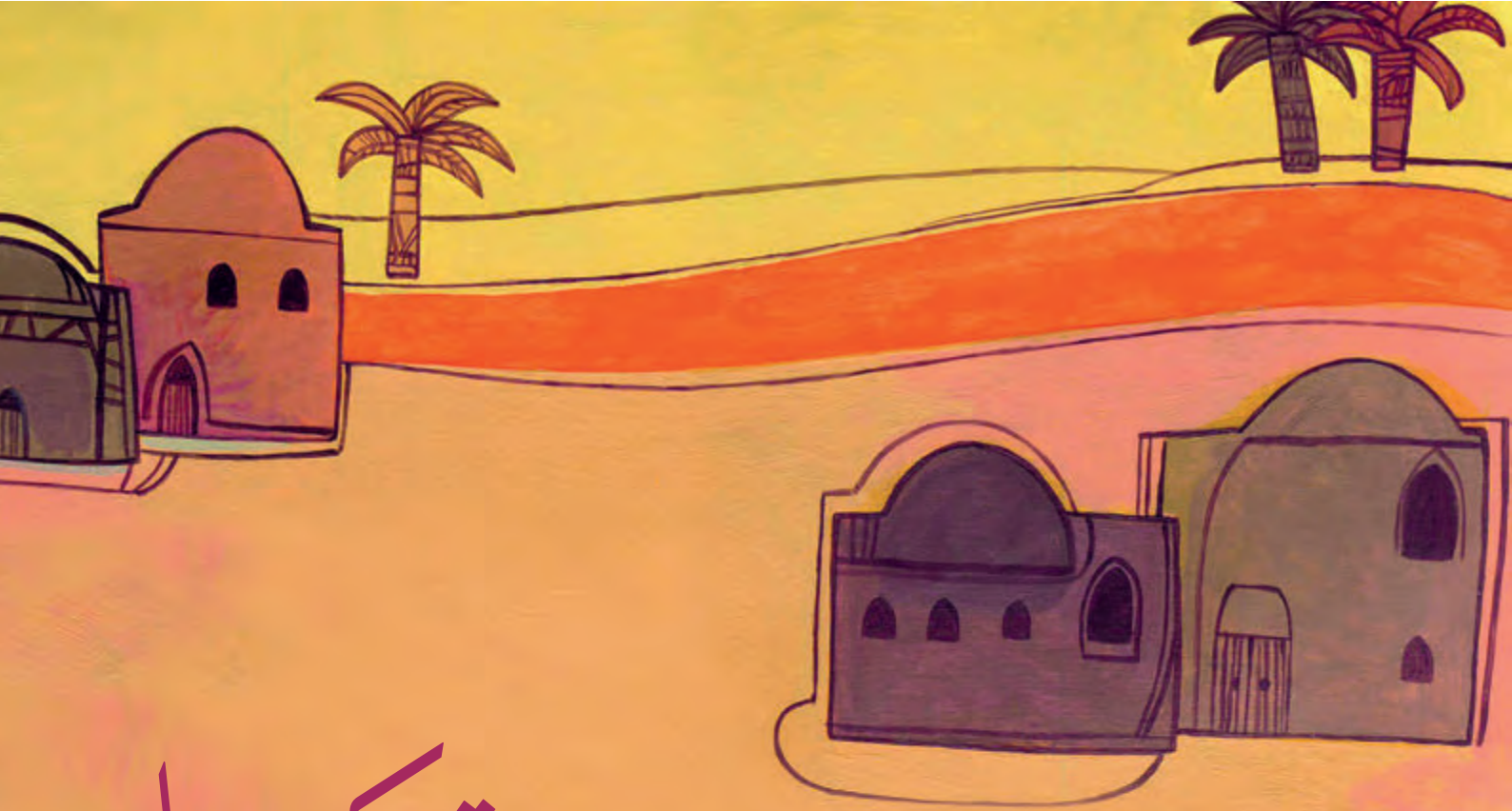
بگذار و بگذر

قرار نیست همه ی رابطه ها تا ابد ادامه داشته باشند. بعضی آدم ها به زندگی مان وارد می شوند تا برای مان چیزی بیاورند و بگذرند؛ مثلاً درسی که نیاز داری آن را یاد بگیری یا خاطره ای که چند سال بعد با مرورش لبخندی بر لب ت بنشیند. با گذشت زمان، مشکلی نیست اگر اجازه بدهی آدم ها از زندگی ات خارج شوند و تو هم با انرژی به زندگی ات ادامه بده.

در را باز بگذار

آبی که در جریان است، همیشه شاداب و سالم باقی می ماند، اما سرنوشت مرداب چیزی جز گندیدن نیست. رابطه هم همین طور است؛ در یک رابطه ی سالم هیچ کس احساس زندانی بودن نمی کند. یادت باشد اگر کسی تو را دوست داشته باشد، همه در و پنجره ها هم که باز باشد، از کنارت جُم نخواهد خورد





تکه‌های

سفره

سفره‌ای بزرگ انداختند تا همه خدمت‌گزاران با او و همراهانش سربیک سفره غذا بخورند. بندگان سیاه راهم صدا زدند کسی گفت: بهتر نبود برای این‌ها سفره‌ای جداگانه می‌انداختید. امام فرمود: «پروردگار ما یکی است و پدر و مادر همه ما یکی.»

شخیخ

پدرش گفت: زیارت رضا مثل زیارت خداست در عرش. خودش می‌گفت: سه موقع می‌آیم سراغتان. اول نامه‌های اعمال را که می‌دهند. دوم پل صراط، سوم پای حساب کتاب. پسرش گفت: از طرف خدا برای زائری که با شناخت و درک مقام پدرم را زیارت کند بهشت را ضمانت می‌کنم.

امام صادق آرزو داشت ببیندش. به پسرش موسی می‌گفت: «عالم آل محمد از توست، کاش می‌دیدمش، همانام امیرالمؤمنین است.» می‌گفتند: دو نفر به فریادرسی مشهورند: عالم آل محمد و قائم آل محمد.

میهمان‌دوستی

مرد گفت: «سفر سختی بود. یک ماه طول کشید.» امام فرمود: «خوش آمدی!» مرد گفت: «بیخشید که دیروقت رسیدم. بی‌پناه بودن مرا مجبور کرد که در این وقت شب، مزاحم شما شوم.» امام لبخند زدند و فرمودند: «با ما تعارف نکن! ما خانواده‌ای میهمان‌دوست هستیم.» در این هنگام روغن چراغ گردسوز فرو نشست و شعله‌اش آرام آرام کم نور



خورشید (داستان‌های کوتاه از زندگی امام رضا علیه السلام)

شد. میهمان دست برد تا روغن در چراغ بریزد، اما امام دست او را آرام برگرداند و خود، مخزن چراغ را پر کرد. مرد گفت: «شرمنده‌ام! کاش این قدر شما را به زحمت نمی‌انداختم.» امام در حالی که با تکه پارچه ای، روغن را از دستش پاک می‌کرد، فرمودند: ما خانواده‌ای نیستیم که میهمان را به زحمت ببندازیم.»

برای دلم

کنار امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشست. امام نگاهی به او کردند و فرمودند: «نعمان!... سال‌ها بعد، یکی از فرزندان من در خراسان با زهر کشنده‌ای شهید خواهد شد. اسم او مثل اسم من، علی است. اسم پدرش هم مانند پسر «عمران»، موسی است. این را بدان! هر کس که قبر او را زیارت کند، خدا تمام گناهان قبل از زیارتش را به خاطر پسر علی خواهد بخشید...» حرف امام که تمام شد، سکوت کرد و به گلیم کهنه اتاق خیره شد. با خود گفت: «این درست!... اما من چرا گناه کنم که به خاطر بخشش، امام رضا علیه السلام را زیارت کنم؟ باید به خاطر دلم و برای محبتم به اهل بیت علیه السلام او را زیارت کنم.» به امام نگاه کرد. انگار با لبخند حرف او را تایید می‌کرد.

دریاد مایی

تنگ دست بود و روزگارش به سختی می‌گذشت. یکی از طلبکارها برای گرفتن پولش او را در فشار گذاشته بود. رفت تا امام رضا علیه السلام را ببیند. می‌خواست خواهش کند وساطت کنند از او بخواهد که مدتی صبر کنند. زمانی که به خدمت امام رسید، مشغول صرف غذا بودند.

حضرت او را هم دعوت کرد تا چند لقمه‌ای بخورد. بعد از غذا، از هر دری سخن به میان آمد و فراموش کرد به چه منظوری آمده بود. مدتی که گذشت، حضرت رضا علیه السلام، اشاره کردند که گوشه سجاده‌ای را که در کنارش بود، بلند کند. زیر سجاده، سیصد و چهل دینار بود. نوشته‌ای هم کنار پول‌ها قرار داشت. یک روی آن نوشته بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله.» و در طرف دیگر آن هم این جملات را خواند: «ما تورا فراموش نکرده ایم. با این پول قرضت را بپرداز! بقیه‌اش هم خرجی خانواده‌ات است.»

پیام‌های دریافتی (کلمات قصار امام رضا علیه السلام)

- دوستی با مردم، نیمی از عقل است.
- ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است، و تقوا یک درجه بالاتر از ایمان است و به فرزند آدم چیزی بالاتر از یقین داده نشده است.
- از امام رضا علیه السلام از حقیقت توکل سؤال شد. فرمود: این که جز خدا از کسی نترسی.
- کسی که فقیر مسلمان را ملاقات نماید و چنانچه بر اغنیا سلام می‌کند بر او سلام نکنند روز قیامت خدا را در حالی که بر او خشمگین است ملاقات می‌کند.
- هر کس اندوه و مشکلی را از مؤمنی بر طرف کند خداوند در روز قیامت اندوه را از قلبش بر طرف می‌سازد.
- با خویشاوندان خود رابطه داشته و به ایشان محبت و مهربانی کنید اگر چه با یک جرعه آب باشد.



افسوس...!

امیر اکبرزاده

خورشید بسته بار سفر از کرانه‌ها
وامانده‌اند از جریان، رودخانه‌ها
هر شب ستارگان به زمین خیره می‌شوند
در جست‌وجوی بارقه‌ای از نشانه‌ها
پروانه‌های سوخته پر ضجه می‌زنند
از وحشتی که شعله کشیده به خانه‌ها
بعد از غروب آینه‌ی برگزیده شده
پاییز زرد، سهم نگاه جوانه‌ها
بی‌سرنوشت محکم دستش پرندگان
بر دوش باد ساخته‌اند آشیانه‌ها
افسوس... بسته بار سفر را وامانده صبح
چشم انتظار دیدنش از آستانه‌ها

«رَبِّ اُمَّتِي...»

سودابه مهیجی

هر عاشقی خزیده با تاریک عزلتی
سرا گذاشته است به زانوی حسرتی
هر شمع داغ دارکنار هجوم غم
آتش زده به خویش و نشست به خلوتی
پروانه‌های شهر قرار است دق کنند
از این به بعد حادثه، از بی‌محبتی
پیراهن سیاه عزازار می‌زند
بر شانه نحیف یتیمان پاپتی
در آسمان هر طرف خسته زمین
خورشید، تیره رو شده و ماه، خط خطی
در بستر حزین و پریشان احتضار
خفته رسول آینه‌ها با چه غربتی
بشنو! صدای سبزش در واپسین مجال
این گونه غرق ناله شده: «رَبِّ اُمَّتِي»

اردوی مدرسه‌ی قرآن و عترت (پارک زعبیل)





مدرسه قرآن و عترت - کلاس روخوانی قرآن



تشرف به دین مبین اسلام



مدرسه قرآن و عترت - کلاس آموزش کمک‌های اولیه



مدرسه قرآن و عترت - کلاس آموزش کامپیوتر



بچه‌های مدرسه قرآن و عترت



پذیرایی از بچه‌های مدرسه قرآن و عترت



بچه‌های مدرسه قرآن و عترت



برگزاری مراسم جشن در مدرسه قرآن و عترت



پذیرایی از بچه‌های مدرسه قرآن و عترت



مدرسه قرآن و عترت - کلاس تاریخ اسلام



مدرسه قرآن و عترت - کلاس احکام



انعام دلاک

نصرالدین روزی به حمام رفت با لباس ساده و ظاهری فقیرانه. حمامیان زیاد او را تحویل نگرفتند و احترام نکردند؛ نه مشت و مالی، نه آب میوه ای، نه حوله‌ی مخصوص. مثل یک فقیر با او رفتار کردند، اما ملا هیچ نگفت. از حمام که بیرون می‌آمد علاوه بر پول حمام، مبلغ هنگفتی به عنوان انعام به رئیس کارگران حمام داد. به حدی که همه حیرت کردند و شرمندeh شدند، با خود گفتند: اگر این بار آمد او را حسابی تحویل خواهیم گرفت. پس از چندی باز ملا به حمام آمد، این بار سلام و صلوات همه بلند شد و احترام کردند. حوله و دمپایی مخصوص آوردند، ماساژهای مفصل و آب زرشک، همراه با شست و شوی کامل و غیره. ملا وقتی پول حمام را داد، دست کرد و یک سکه‌ی بسیار کم ارزش انعام داد. گفتند: ملا این چیست؟ ما این همه خدمت کردیم. ملا گفت: این انعام مربوط به خدمات دفعه‌ی قبل است، انعام دفعه‌ی قبل مربوط به خدمات امروز! گاهی شخصی با خود می‌گوید من که همه‌گونه خوبی کردم این مشکل از کجا برای من پیدا شد؟ به او می‌گویند: این مربوط به دفعات قبلی است.





نَعُوْذُ بِاللّٰهِ

یکی از فرزندان خلفای بنی عباس ادعای خلافت داشت و بی نهایت ظلم پیشه بود. ندیم خود را گفت که برای من لقبی پیدا کن مثل معتصم بالله [چنگ زنده در خدا] و متوکل علی الله [توکل کننده به خدا].

گفت: نَعُوْذُ بِاللّٰهِ! (پناه بر خدا)

باچه الاغی زندگی می کنم

روزی ملا الاغش را به بازار برد تا بفروشد. دلال ها و خرفروشان دورش جمع شدند و هریک خررا آزمایش می کردند تا قیمت گذاری کنند. یکی دهان خررا باز کرد تا دندان هایش را بشمارد. خرچنان گازی از او گرفت که فریادش به آسمان رفت. دیگری خواست نگاهی به چشم او بیندازد، او هم لگدی خورد. دلالان گفتند: این خر هیچ ارزشی ندارد. هم گاز می گیرد و هم لگد می زند. ملا گفت: من خودم می دانستم که این الاغ را کسی نمی خرد و برای فروش هم به بازار نیاوردم، فقط می خواستم مردم بدانند که من باچه الاغی زندگی می کنم!



شهادت چشم باز

خب آسید مجتبی هم آرام نمی نشینند. حدود چهارصد تومان از مرحوم شیخ محمد حسن طالقانی می گیرد و یک هفت تیر می خرد و... البته حیف که احمد کسروی توی این ماجرا مجروح شد و از مهلکه گریخت. غمی نیست؛ ده ماه بعد، سید حسین امامی که از شاگردان نواب بود، این کار را به انجام می رساند.

خاکی اما پولادین

توی خانه بچه ها را «باباجون» صدا می زد. بارها به همسرش گفته بود: نوکرت هستم... کوچکت هستم... و عباراتی که شاید شاخ در بیاوری و باورت نشود از همچنان مردی. اما حقیقت دارد. اغلب مردان خدایی همین گونه اند. رئوف در مقابل خانواده، دل رحم در مقابل فقیران و یتیمان... و البته پولادین و مصمم در مقابل هر آن کس که ظلمی کرده باشد یا حرام خدا را حلال کرده باشد... این حکایت همه ی مردان خدایی ست.

بنیان گذار کار خیر

این طرح اکرام را دیده اید که کسی خرج فقیر و یتیمی را تقبل می کند؟ نواب صفوی پایه گذارش بود؟ او فهرستی از خانواده های بی بضاعت و ثروتمند را تهیه کرده بود و برنامه ای ریخته بود که هر خانواده ی محتاج زیر پوشش یک خانواده ی متمکن قرار بگیرد. البته خودش رابط بود و اجازه نمی داد مشخص شود که کدام خانواده از چه شخصی کمک مالی می گیرد.

داماد مسلمان

همسر نواب از قول پدرش پیوسته می گفت: نواب سرباز اسلام است. سرباز خدا و امام زمان است. هر چه لازم داری از من بخواه و او را در ادامه ی راهش، آسوده بگذار. سعی کن برایش مزاحمتی فراهم نکنی.

من در اثر رفتارهای آسید مجتبی و نصایح پدرم به جایی رسیده بودم که حاضر بودم روی حصیر زندگی کنم و گرسنگی بکشم اما نواب زنده باشد و در راه اسلام مبارزه کند.

استقبال با چشم های باز

تحت تعقیب بود. یک شب صدای ناله ای از پشت در آمد. خودش رفت در را باز کرد بی آن که از نظامیان و اهملای داشته باشد. دید یک سگ پشت در افتاده و زوزه می کشد.

وقتی همسرش می گوید که بعضی از شب ها حدود دو ساعت در رکوع و سجده می ماند، خب ما باید ماست مان را کیسه کنیم. مرد بود به راستی. اهل شوخی بود ولی از مجلسی که فقط به شوخی بگذرد، بیزار بود. بلافاصله از جایش بلند می شد و می گفت: ما برای این امور خلق نشده ایم. بلکه برای کار و تلاش خلق شده ایم. این طور بود که هر کس با سید مجتبی نشست و برخاستی داشت اخلاق و رفتارش جهت می گرفت. از آن بیهوده گذرانی های قبلی فاصله می گرفت و آدم دیگری می شد. لابد یارانش هم همین طوری شیفته ی منش او شده بودند. منش مردی که زندگی را مفت نمی فروخت...

اجاره نشین دست و دل باز

شبی کسی سی هزار تومان پول برایش آورد. آن روزها می شد با سی هزار تومان چند تا خانه خرید. به او گفته بودند که این سی هزار تومان نه خمس است و نه سهم امام و نه از دیگر وجوهات شرعیه. گفته بودند که می تواند با این پول خانه ای برای خود بخرد و از شر اجاره نشینی خلاص شود.

ساکت شد. خیره به پول ها نگاه کرد و گفت: اگر به این شرط این پول ها را به من می دهید، نمی پذیرم اما اگر آزادم می گذارید... قضیه فرق می کند.

آن هایی که پول را آورده بودند چون اصرار آسید مجتبی را دیدند، به ناچار پذیرفتند. او هم همان شب پول ها را برداشت و بین بیوه زن ها و یتیمان و فقرا تقسیمش کرد. فردا صبح... می خواست حمام برود... سه ریال قرض گرفت...

توهین به دین شوخی بردار نیست

منزل علامه امینی در نجف بود و عده ی زیادی از علما به آن جا رفت و آمد داشتند. یکی از روزها جمعی از بزرگان گرد هم آمده بودند و درباره ی کسروی صحبت می کردند و این که مرتد شده و قرآن را آتش زده است. آسید مجتبی هم آن جا بود. فقط داشت گوش می کرد که چه می گویند. مجلس که تمام شد، عبا را روی دوش انداخت و بیرون رفت. از آن شب به بعد کسی آسید مجتبی را ندید. به ایران رفته بود. تا این که حدود یک ماه بعد، روزنامه ها خبر آوردند شخصی به نام سید مجتبی نواب صفوی، احمد کسروی را در خیابان حشمت الدوله ترور کرده...

ظاهراً قضیه از این قرار بوده که آسید می رود منزل کسروی و به او هشتاد می دهد که علیه اسلام و تشیع حرفی نزنند، اما کسروی که به قول نواب صفوی، مردی «بنگ» و «تند خو» بود، آسید را بیرون می کند و...

می خواهد

پای جوخه‌ی اعدام. این طوری شاید راحت تر ماشه را فشار می دادند. آسید مجتبی هم می دانست چطور بمیرد. با چشم های باز... نگذاشت چشمش را ببندند. گفت: می خواهم از گلوله هایی که در راه هدف به جان می خرم با چشم هایم استقبال کنم. صبح گاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۳۴ وقتی او را برای اجرای حکم اعدام می بردند، زندانیان کمونیست سلول های مجاور می گفتند: نواب رفت و عظمت خود را بر ما تحمیل کرد.

معلوم بود مسموم شده. فرستاد بروند برایش شیر بخرند. خودش ته حلق سگ می ریخت و مرتب می گفت: «حالت بهتر شد؟...» سگ که جان گرفت دوباره خودش در را باز کرد تا برود.

عظمت همگانی

وقت اعدام رسید. شال سیاهش را از کمر باز کرد تا به صورت عمامه به سرش ببندد. مانع شدند. نگذاشتند و ترسیدند. آسید مجتبی همیشه با عمامه ابهت عجیبی پیدا می کرد. بدون عمامه او را فرستادند



چهار اختلاف میان این دو تصویر وجود دارد. آن‌ها را پیدا کنید.

سرگرمی





باران اندیشه

نامحرم

بعضی زن‌های همسایه حرصشون دراومده بود! می‌گفتند این ابراهیم هم خیلی خودشو می‌گیره! نگو وقتی از کوچه رد می‌شه و می‌بینه زن‌ها سر کوچه هستن اصلاً سرشو بالا نمیاره تا نگاهش به نگاه ناموس مردم نیفته.

خواهر ابراهیم بهشون گفته بود ابراهیم بین خودش و نامحرم یه خط قرمز کشیده.

یه بار هم که ابراهیم با همسرش کنار خیابون ایستاده بودند یه زن بدحجاب رو کنار باجه تلفن می‌بینه، همسرش میگه: دیدم ابراهیم صورتش سرخ شد و گفت: خدایا تو خودت شاهد باش که ما حاضر نیستیم

چنین صحنه‌های خلاف شرعی را توی این مملکت ببینیم. مبادا به خاطر این جور آدم‌ها به ما هم غضب کنی و بلاهای خودت رو روی سرمون نازل کنی.

شهید ابراهیم امیرعباسی
ساکنان ملک اعظم / ص ۲۳
(کوله پشتی. خاطرات دفاع مقدس)

شیخ رجبعلی خیاط میگه نگاه: اگه نگاهت به نامحرم افتاد، اگه خوشت نیاد که مریضی، ولی اگه خوشت اومد، فوراً چشمتو ببند و سرت را پایین بینداز و بگو «یا خیر حبيب و محبوب، صل علی محمد و آل محمد» یعنی خدایا من تو رو می‌خوام اینا چیه؟ این‌ها دوست داشتنی نیستند.

پی نوشت: ما که نمی‌تونیم هیچ وقت مثل شهدا عمل کنیم، ولی یه راه کار تو کتاب کیمیای سعادت خوندیم که فکر می‌کنم بدویند خوبه.

عالم محضر خداست...

اون روز تو نمازخونه دوربین گذاشته بودن، همزمان هم تصویر رو پخش می‌کرد... زودتر از همه وارد نمازخونه شدم... حواسم نبود به دوربین... یهو چشمم افتاد... خودمو جمع کردم....

دارم فکر می‌کنم، همه اعمال ما، گناهانمون و... همه رو خدا ضبط می‌کنه... خدا شاهد و ناظر رفتارامونه...

اگه روز محشر گناهامون رو نشون بدن... خدایا... ممنون که آبرو منو نمی‌بری... خدایا اگه ستار العیوب نبودی ما از رسوایی چه می‌کردیم؟؟؟

دور دنیا

حیدرآباد

حیدرآباد، یکی از شهرهای بزرگ هند است. این شهر حدود هفت میلیون نفر جمعیت دارد. تعداد زیادی از مردم این شهر مسلمان هستند. به دلیل احترام مردم این شهر به مقام حضرت علی (ع) نام آن را حیدرآباد گذاشته‌اند.

این شهر را حدود ۵۰۰ سال پیش یکی از پادشاهان بزرگ هند به نام محمدقلی همدانی که فردی ایرانی و شیعه بود، ساخت. او برای این که شهر حیدرآباد شهری زیبا و ماندگار شود، معماران زیادی را از ایران به این شهر برد. در آن زمان آبادترین شهر ایران، اصفهان بود. معماران تصمیم گرفتند حیدرآباد را شبیه اصفهان بسازند. به همین دلیل حیدرآباد به اصفهان نو یا اصفهان هند معروف شد.

سید سعید هاشمی







پادگار

عشاق دلباخته، دلباختگان جگرسوخته و مقیمان فراسوی زمان اند، که در انتهای صمیمیت، مأوا دارند؛ از کژی‌ها بیزارند و جز بذر نیکویی نمی‌کارند:

«تَعَاوُنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى...»

نیکوکاران چون سروهای سرافراز ایستاده‌اند بر قله‌های عشق و ایمان، و مرگ در دیده‌هاشان پیوستن به پروردگار مهربان و تولدی ناگهان است؛ چه آن که میراثی جاودان اندوخته و تنها به «باقیات صالحات» چشم دوخته‌اند؛ چنان که نخستین واقفان و واپسین پیامبران ﷺ آنان راستود



ماندگار

آشکار می شوند.

دانش و هنر می بالند و انسان، ماندگاری خویش را در آینه ابدیت، ترسیم می کند. آری، آمیزه ای از عبادت و ادراک معقولات، پیوندی میان نیکی و گرایش به جاودانگی و... مگر زندگی، جز این است؟

وقف؛ سند ایمان

صاحبان خانه های مجلل را در بهشت ایمان راهی نیست. قارون های زمان، جز کفنی از بوریا، هیچ نمی برند؛ مگر این که درختی بکاری به نیت سایه ای و خانه ای بسازی به نیت مکتبی و مسجدی بسازی به نیت دوگانه ای و خانه های دنیایت را در نامه اعمال آخرت وقف کنی تا خداوند، سند ایمان را به نام تو بزند.

حساب پس انداز

اگر اهالی دنیا بر خانه های عنکبوت توهمشان بالیدند و رفتند، اگر صاحبان قصرها در شکستن ایوان گناهشان مدفون شده اند، صاحبان آخرت، خانه هایشان را به ابدیت وقف بخشیدند تا خانه ایمان ویران نشود.

آن گاه که ماه و خورشید قران کنند و خستگی زمین، دل به عدالت قیامت دهد، خانه ها ویران شوند و مزارع آتش بگیرند و باغ ها میوه وحشت دهند، صاحبان گوهر وقف را ثروتی است. چون دُر یتیم، قیمت خون دل بی کسان و مظلومان و ندایی خواهد پرسید: کجایند آن ها که خانه قیامت برپا کردند و در پیشگاه بخشاینده، حساب ابدیت باز کردند.

و فرمود: «رشته عمل آدمی با مرگ، قطع می شود، جز از: صدقه ماندگار، دانشی سودمند برای آفریدگان آفریدگار، و فرزند نیکوکار...»
و نیکوکاران و واقفان - که خود بر «اسوه حسنه» تأسی کرده اند - چه بسیار نیکی ها پدید آورده اند. جان و دل خویش از غبار گناهان پیراسته و روح و روان شان به گوهر محبت آراسته اند. آرامش روحی، دیگر دوستی، الفت مردمان و... همه و همه در پرتو «وقف» هرگز به رکود نمی گریند. دیوارهای فاصله می شکند، استعدادها می شکفند، هنرهای گونه گونه پیدایی می گیرند و نشانه های مانایی، از مساجد تا بازارهای وقفی،



صد و سی و شش سال از آن هفدهم ربیع الاول تاریخی گذشته بود. همان ربیع الاول عام الفیل که مهربانی‌های همیشگی خدا به بالاترین اوج رسید و آن کامل‌ترین انسان آفرینش قدم به دنیای ماده گذاشت. و امروز در هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه هجری، جلوه بی‌همتای دیگری از مهربانی خدا متجلی شده بود. در خانه‌ای که شکافنده علوم، صاحبش بود.

او را صادق می‌خواندند. فوج فوج از راه دور و نزدیک به مسجد می‌آمدند و پای درسش می‌نشستند. داناترین مردمش می‌دانستند. چهارهزار نفر در مکتبش شاگردی می‌کردند و از محضرش بهره‌ها می‌بردند.

نیمه شبی بارانی بود. وقتی حضرت از خانه بیرون رفت، «معلی» از سرکنجک‌کاو به دنبال امام راه افتاد. شاید فکرش را هم نکرده بود که امشب قرار است رازی دیگر از اسرار آسمانی اهل بیت را به چشم ببیند.

وقتی انبان از دوش حضرت بر زمین افتاد و معلی برای جمع کردن نان‌ها به یاری امام آمد، وقتی با صادق آل محمد علیهم‌السلام همراه شد و دید که نان‌ها را یک به یک زیر جامه فقرای خوابیده در مظله (محل استراحت فقرا) بنی ساعده گذاشت، بیش از پیش دانست که این خاندان، اهل بیت لطف و مرحمت‌اند.

نتوانست تلبیه بگوید. چند بار شروع کرد، اما صدای مبارکش قطع می‌شد. از خوف حق، رنگ چهره‌اش به سرخی گراییده بود. فرمود: می‌ترسم بگویم لَئیکَ اللَّهُمَّ لَئیکَ و حق تعالی بفرماید: لا لَئیکَ و لا سعدیک! (خدا یا می‌خواهم به دعوت بیایم و خداوند بفرماید تورا دعوت نکردم).

این سخن را کسی می‌گفت که به گواهی تاریخ هرگز از سه حال خارج نبود: یا در شمار روزه داران بود، یا در محراب عبادت ایستاده، و یا لبان مبارکش به ذکر خدا مشغول بود!

سال‌ها از آن سال‌ها گذشته است. حالا دیگر «امروز» است.

تشنه نیستم

حالا دیگر ما شیعه‌هایی هستیم که لازم نیست برای شنیدن یک حدیث مولایمان، فرسنگ‌ها راه پیماییم و زحمات‌های طاقت‌فرسا بکشیم.

ما برای پیدا کردن هر کلام امام مان، صدها نرم‌افزار در اختیار داریم، موتورهای جست‌وجو، کتاب‌خانه‌های مجهز...

همه کارها راحت شده است، جز یک کار: هنوز هم شیعه خوب بودن، سخت است. جنس سختی‌ها خیلی عوض شده، دیگر مثل آن سال‌ها لازم نیست از ترس اعدام و زندان، شیعه بودنمان را مخفی کنیم. حالا خیلی راحت و با افتخار تشیع مان را اعلام می‌کنیم؛ اما... انگار خیلی‌هایمان مثل شیعه‌های آن سال‌ها تشنه نیستیم! تشنه نبودن بد دردی است! خیلی هم بد دردی است! حالا همه جا پراز آب است، اما انگار آب دارد دنبال تشنه می‌گردد؛ تشنه‌ای که ارزش آب را بفهمد!



دل‌گویه‌ای دخترانه با امام رضا علیه السلام

شاعر: سادات هاشمی، زهرا

دخترانه

نه یک عریضه خواهش و نه حرفی
تنها دلم گرفته... همین... آقا
تنها دلم گرفته دلم، این را
در اشک بی بهانه ببین آقا

من گریه گریه بی کسی خود را
در صحن صحن چشم تو باریدم
تو قطره قطره درد مرا دیدی
من موج موج تو... نه... نمی دیدم

از سردخانه‌های تنی متروک
برخاست روح زخمی و سرگردان
فریاد زد بیا و فقط یک بار
من را به زندگی... به «تو» برگردان

فریاد زد بیا و همین یک شب
با دختری فراری و بد سر کن
چیزی زیاد از تو نمی خواهم
آقا دلم گرفته و باور کن

یک شانه هم برای غمم کافی است
خالی شدن کنار تو آسان است
دیگر مجال شرم نمی ماند
این جا که بوسه گاه فراوان است

دیشب چه مست دور تو چرخیدم
با رقص دسته جمعی آهوها
امشب کنار... پنجره‌ات باز است
آغوش من به سمت پرستوها



بسم الله الرحمن الرحیم

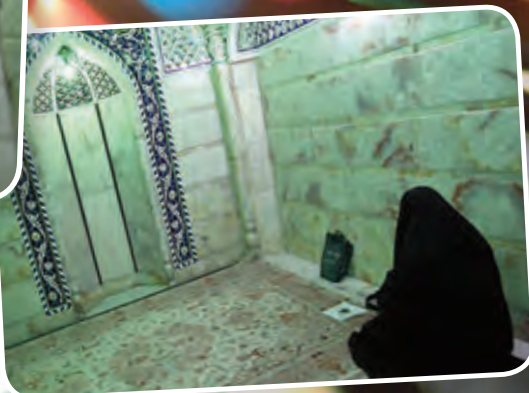


دوستداران اهل بیت علیهم السلام با حضور در مبدا ورود حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به قم در میدان معصومیه و اقامتگاه موقت ایشان در « بیت النور » (خانه موسی بن خزرج) واقع در محله میدان میر به سمت حرم مطهر ایشان حرکت و در این مکان آیین جشن و سرور برگزار کردند. موسی بن خزرج پس از رحلت آن بانوی گرانقدر، محراب ایشان را به همان حال باقی گذارد، و دیگر نقاط خانه خویش را نیز به احترام ایشان، مسجد کرد.



گزارش تصویری

اقامتگاه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در قم



جاری

مکه را به حریر، آذین ببندید!... جان مکه در تب و تاب؛ مضطرب از این که چگونه آسمان را در آغوش بفشارد و شایسته‌ی قدوم آفتاب باشد! آرامش کنید! نوزادی مهربان‌تر از باران و لطیف‌تر از نسیم در راه است.

آمنه را کسی مژده دهد! دامنش را گل بیفشانید! روزگار تاریک و دلمرده‌ی بشریت سال‌هاست که چشم انتظار این روز است. آمنه! مبارکت باشد! روزی نوزادت، این طفل شیرین و دلربا، تقدیر تاریخ را بر دوش بارانی و استوار خود حمل خواهد کرد.

۱۷ ربیع‌الاول است. هوای مکه عجیب بهار در بهار شده!... نوای هلهله‌ی ملائک دارد زمین و آسمان را می‌نوازد. عطری دل‌انگیز تمام کوچه‌پس‌کوچه‌های مکه را جانی دوباره بخشیده است... ردش را که بگیری، می‌رسی به خانه‌ی عبدالمطلب... گفت: نامش را «محمد»



دریای نور

می‌گذارم که ستوده‌ی آسمان و زمین باشد...
باران که بارید، پلیدی‌ها را مجال ماندن نبود... نور که تابید،
تاریکی‌ها محکوم به مرگ شدند. ایوان کسری ترک خورد، آتشکده‌ی
فارس خاموش گشت، بت‌های بتخانه‌ی مکه سرنگون شدند و خواب
طاغوتیان در هم آشفست. دوباره دالان‌های تنگ و ظلمانی تاریخ، به نور
منادی توحید روشن شد.



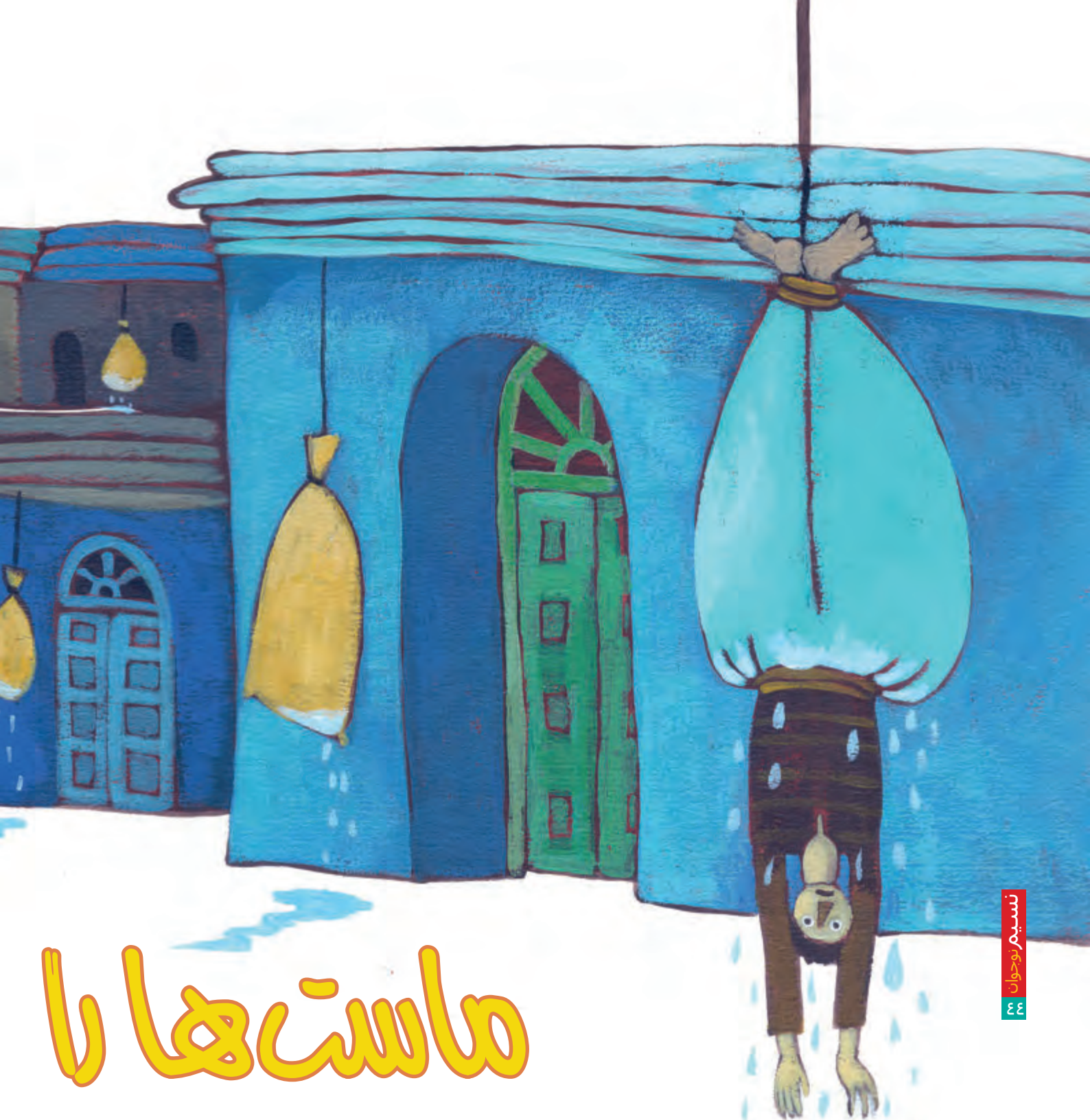
عجیب بهار در بهار شده است، حال و هوای مدینه!
۱۷ ربیع‌الاول است. دم فجر... صورت آفتاب گل انداخته از شرم
برآمدن... آفتاب امروز از زمین مدینه دم زده است. آفتابی که تا قعر
تاریخ را روشن نگه خواهد داشت... آفتابی از نسل محمد ﷺ، از
دامن آم‌فروه، این زن پاکدامن و پرهیزکار و نیکومنش؛ فرزند امام محمد
باقر علیه‌السلام هوای مدینه را بهاری تر از همیشه کرده و به باران حضورش
لطافت در جان مدینه دمیده است.

حریر ببیند مدینه را که طفلی از راه می‌رسد، مهربان‌تر از باران
و لطیف‌تر از نسیم! طفلی که چراغ دست می‌گیرد و بشر سرگشته در
حیرانی حرف و حدیث‌های دروغی و پوشالی را راه می‌برد... صادق
آل محمد ﷺ است که به یمن تولدش، خداوند تولدی دوباره به دنیا
هدیه می‌دهد.

جانش محل معرفت الله است... وام گرفته از کلام جدش، فرمود:
«هر که محبتش بر ما بیش، بهتر و بیش تر از بقیه سر سفره‌مان لقمه
برمی‌گیرد.» سفره‌ای از مکتب جدش رسول الله ﷺ گسترده درازای
تاریخ و هر که جانش زنده به محبتشان بود، بر سر سفره بیش تر لقمه‌ی
معرفت برگرفت... سخاوتمندتر از آسمان بود، در بارش رحمت که
فرمود: «از نشانه‌های محبت فرد به دیگری آن است که شادمان باشد
از این که بر سر سفره‌اش نشسته به لقمه برگرفتن.»

هان! بشارت باد بر آنان که تمام طول تاریخ را دانه برچین
مکتب صادق آل محمد ﷺ بوده‌اند. دریای نور است گسترده
فراروی بشر تشنه‌ی معرفت... جام برگیرید ای عاشقان!





ماست‌ها را

پایتخت را بر عهده گرفت. در آن زمان که هنوز اصول دموکراسی در ایران برقرار نشده و شهرداری (بلدیه) وجود نداشته است حکام وقت با اختیارات تامه و کلیه امور و شئون قلمرو حکومتی من جمله امر خوار بار و تثبیت نرخ‌ها و قیمت‌ها نظارت کامله داشته‌اند و محتکران و گران‌فروشان را شدیداً مجازات می‌کردند.

روزی به مختار السلطنه اطلاع داده‌اند که نرخ ماست در تهران خیلی گران شده طبقات پایین را از این ماده غذایی که ارزان‌ترین چاشنی

کریم خان ملقب به مختار السلطنه در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار مدتی سردار منصوب شده اصفهان بود وزیر نظر ظل السلطان حاکم ظالم اصفهان و فرزند ارشد ناصرالدین شاه انجام وظیفه می‌کرد. پارک مختار السلطنه در اصفهان که اکنون گویا محل کنسولگری انگلیس است به او تعلق داشته است.

مختار السلطنه پس از چندی از اصفهان به تهران آمد و به علت ناامنی و گرانی که در تهران بروز کرده بود حسب الامر ناصرالدین شاه حکومت



کیسه کردن

و قاتق نان آن هاست نمی توانند استفاده کنند. مختارالسلطنه اوامر و دستورات غلاظ و شداد صادر کرد و ماست فروشان را از گران فروشی برحذر داشت.

چون چندی بدین منوال گذشت برای اطمینان خاطر شخصاً با قیافه ناشناخته و لباس مبدل، به یکی از دکان های لبنیات فروشی رفت و مقداری ماست خواست.

ماست فروش که مختارالسلطنه را نشناخته و فقط نامش را شنیده

بود پرسید: «چه جور ماست می خواهی؟» مختارالسلطنه گفت: «مگر چند جور ماست داریم؟» ماست فروش جواب داد: «معلوم می شود تازه به تهران آمدی و نمی دانی که دو جور ماست داریم: یکی ماست معمولی، دیگری ماست مختارالسلطنه!»

مختارالسلطنه با حیرت و شگفتی از ترکیب و خاصیت این دو نوع ماست پرسید. ماست فروش گفت: «ماست معمولی همان ماستی است که از شیر می گیرند و بدون آن که آب داخلش کنیم تا قبل از حکومت مختارالسلطنه با هر قیمتی که دلمان می خواست به مشتری می فروختیم. الآن هم در پستوی دکان از آن ماست موجود دارم که اگر مایل باشید می توانید ببینید و البته به قیمتی که برایم صرف می کند بخرید! اما ماست مختارالسلطنه همین طغاردوغ است که در جلو دکان و مقابل چشم شما قرار دارد و از یک ثلث ماست و دو ثلث آب ترکیب شده است! از آنجایی که این ماست را به نرخ مختارالسلطنه می فروشیم به این جهت ما لبنیات فروش ها این جور ماست را ماست مختارالسلطنه لقب داده ایم! حالا از کدام ماست می خواهی؟ این یا آن؟!»

مختارالسلطنه که تا آن موقع خونسردیش را حفظ کرده بود بیش از این طاقت نیاورده به فرارشان حکومتی که دورادور شاهد صحنه و گوش به فرمان خان حاکم بودند امر کرد ماست فروش را جلو دکانش به طور وارونه آویزان کردند و بند تنبانش را محکم بستند. سپس طغاردوغ را از بالا داخل دولنگه شلوارش سرازیر کردند و شلوار را از بالا به مچ پاهایش بستند. بعد از آن که فرمانش اجرا شد آن گاه رو به ماست فروش کرد و گفت: «آنقدر باید به این شکل آویزان باشی تا تمام آب هایی که داخل این ماست کردی از خشک تو خارج شود و لباس ها و سر صورتت را آلوده کند تا دیگر جرأت نکنی آب داخل ماست بکنی!»

چون سایر لبنیات فروش ها از مجازات شدید مختارالسلطنه نسبت به ماست فروش یاد شده آگاه گردیدند همه و همه ماست ها را کیسه کردند تا آب هایی که داخلش کرده بودند خارج شود و مثل همکارشان گرفتار قهر و غضب مختارالسلطنه نشوند.

آری، عبارت ماست ها را کیسه کرد از آن تاریخ یعنی یک صد سال قبل ضرب المثل شد و در موارد مشابه که حاکی از ترس و تسلیم و جاخوردگی باشد مجازاً مورد استفاده قرار می گیرد.



بهداشت و سلامت

آیا گرسنگی و تشنگی را می‌توان مهار کرد؟

ذخیره غذایی خود را به مصرف می‌رسانند. در نتیجه، یک پرنده مثلاً ظرف پنج روز از گرسنگی می‌میرد؛ ولی یک سگ در دوازده روز.

به هنگام آرامش، ذخیره پروتئین در بدن مدتی درازتر باقی می‌ماند، یا هنگامی که انسان برآشفته شود و یا وحشت کند.

برخی از مردم هستند که خود را برای مدتی طولانی به گرسنگی عادت می‌دهند. این تمرین از راه نوعی تمرکز آگاهانه، انجام می‌گیرد؛ درست مانند کسانی که با تمرین، خود را قادر می‌سازند تا کارهای دشوار ورزشی را انجام دهند.

اما مهار کردن تشنگی بسیار دشوار است؛ ولی باز کسانی یافت می‌شوند که از طریق «کوشش‌های خودآگاه»، در برابر آن تاب می‌آورند.

می‌شود. بر اثر این انقباض است که ما در گلوئی خود احساس خشکی می‌کنیم و ندا برمی‌آوریم که تشنه‌ایم!

احساس گرسنگی نیز از مغز سرچشمه می‌گیرد؛ بدین معنا که در مغز جایی است به نام مرکز گرسنگی، که مانند ترمز بر روی فعالیت معده و روده‌ها عمل می‌کند.

تا هنگامی که غذای کافی در خون هست، مرکز گرسنگی فعالیت معده و روده‌ها را کند می‌کند؛ ولی همین که مواد غذایی در خون کم شود، این مرکز با شل کردن ترمزها، دست به کار می‌شود. در این حالت، روده‌ها فعال می‌شوند؛ معده «می‌غرد» و به ما احساس گرسنگی دست می‌دهد.

البته ما تا حدودی قادریم که گرسنگی خود را مهار کنیم. این امر از راه مهار کردن سرعت مصرف ذخیره غذایی میسر است. در طبیعت، حیوانات کوچک و فعال تر زودتر

احساس تشنگی هنگامی دست می‌دهد که ما احساس خشکی در گلو کنیم.

احساس گرسنگی نیز هنگامی است که ما متوجه خالی بودن معده خود می‌شویم. اما حقیقت غیر از این هاست؛ چرا که هیچ یک از این دو احساس نیست که ما را گرسنه یا تشنه می‌سازد.

خون معمولاً باید مقدار معینی آب و نمک در بر داشته باشد؛ بافت‌های بدن نیز همین‌طور. اکنون فرض کنید که این موازنه در لحظه‌ای برهم بخورد. به هر دلیلی که باشد خون بی‌درنگ از درون بافت‌ها آنقدر آب برمی‌گیرد تا بار دیگر موازنه خود را باز یابد.

آن‌گاه کم شدن آب در بافت‌ها به مرکز تشنگی که جایی است در مغز، مخابره می‌شود. در این حال، مرکز تشنگی تکانه‌ای به حلق یا گلو می‌فرستد و سبب انقباض آن

یک دست، صدا ندارد

لطفاً برای تصاویر زیر، یک داستان بنویسید.

تصویرگر: طیبہ توسلی



مرقد چهار انبیاء

این انبیاء همزمان با اصحاب کهف می زیستند.
زمان رحلتشان با یکدیگر متفاوت بوده است، ولی وقتی
اولین پیامبر به دیدار حق شتافت، یارانشان
پیامبران دیگر را کنارشان در قزوین دفن کردند.
اسامی مبارک این چهار تن عبارت است از:
سلام، سلوم، سهولی، القیا.

